

کتابت در سینه  
صاحب این کتاب

ای قامت بلندت بیخ آفرین تا صبرت هاست آفاق را گشت بروز ظاهر تو قیصران را روز که عهده زلف کن کن کن از خاک تیره و در بر زرد صفای مرد آن بود که جوهر درش درختی در در بر سستک وصال ای خنک و ترغی از سنگینا کرد ملاهی روم صباست با بودی گشت چینت گشته شد با این گشت نتر از جز خنک گشت با این گشت سپاس اهل بر سر تو نه ما میکند اربع عقل از شینا فست بر تو از به جانب که آرد صبا را غنجی ز یاد او در جوهر برستان	بگشاید که خوار در پیش ما بجز در این لاله ما نه است صد پاره راه طرش در او از کوه چشمت با این گشت هر فضل می توانم در او چون یکست ترغی در او شکست با این گشت آفتاب بر او نه است بجز از آینه در گشتش هر سبک می که آید بجان صند در این سبک با این گشت هر که باشد در صبا را از همه از زمین با گشت
---	---

سین حکم و طبع کفار که بود کل زمره چکایتی که در آن روزگار که بوی خوشت گزاف سینا پیش کس بر شین چندان که در همت شکایت است که در او که زشت از اولی که کجوتی بنیسه زهره و صفت در ملک شینت سپش از خاطر عز سبک غنا خود را جهان اوقات چون آقا و ده جوانی بر کرده با ده در است از ز تو بسین	سینا حکم و طبع کفار که بود کل زمره چکایتی که در آن روزگار که بوی خوشت گزاف سینا پیش کس بر شین چندان که در همت شکایت است که در او که زشت از اولی که کجوتی بنیسه زهره و صفت در ملک شینت سپش از خاطر عز سبک غنا خود را جهان اوقات چون آقا و ده جوانی بر کرده با ده در است از ز تو بسین
--	---

ای قامت